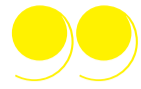


کودکان ما هم به مرزبندی‌ها نیاز دارند. بدون وجود مرزبندی‌های مشخص، هیچ‌گونه راهنما و اصولی هم برای زندگی وجود نخواهد داشت



عواقب قانون‌شکنی باید مشخص باشد

چهل و شش ساله بود و سه فرزند داشت. می‌گوید ساعت خروج و ورود بچه‌ها به خانه، استفاده از تلغف همراه یا تماشای تلویزیون، انتخاب و رابطه با دوستان، ساعت درس خواندن و تفریح کردن‌ها همیشه از کودکی جزو حساسیت‌های من و همسرم بوده که سعی می‌کردیم درموردش تاجایی که می‌شود به اشتراک برسیم. اما به نظر من آنچه خیلی مهم است این که در هر خانه‌ای عواقب ناشی از قانون‌شکنی یا عدم توجه به قواعد و قوانین خانه باید واضح و مشخص باشد. این موضوعی بوده که در خانه ما از دوران کودکی فرزندانم اعمال شده بود. برای مثال اگر فرزند یا فرزندانم قانون یک ساعت بازی در روز را رعایت نمی‌کردند یعنی بیشتر بازی می‌کردند از قبل با بچه‌ها مشخص کرده بودیم که به عنوان جریمه دیگر نمی‌توانستند از تلویزیون استفاده کنند و این مسأله کم‌کم به بچه‌ها یاد داد قانون‌شکنی عواقبی دارد و اینطور نیست که قانون یا قاعده‌ای را نادیده بگیریم و نتیجه خوبی به همراه داشته باشد.

بدون آنکه سخنی با او گفته باشیم این مسأله را یاد بگیرد. این سفالگر است که به گل شکل می‌دهد و کوزه یا گلدان می‌سازد. پس اول باید خاک و آب و گل داشته باشد، اگر یکی از این موارد وجود نداشته باشد، کوزه‌ای وجود نخواهد داشت و سفالگری هم. گل تمثیل شخصیت و وجود کودک است. گل و شکل دادن باید هماهنگ باشند. شش سال اول زمان تربیت نیست. زمان ایجاد گل برای سفالگری است، نه زمان شکل دادن. شش سال اول زمان درست کردن گل است. ما هنوز گل را درست نکرده می‌خواهیم به آن شکل دهیم. هنوز خاک و آب را درست با هم مخلوط نکرده‌ایم، می‌خواهیم یک گلدان شیک و قشنگ داشته باشیم. بعد این گلدان برای تمام عمرش یک گلدان شکننده می‌شود.

رفتار مثبت؛ تشویق، رفتار نادرست؛ جریمه

سه فرزند دارد و خانه‌دار است. می‌گوید در خانه ما از ابتدا این گونه بود که رفتار خوب و مثبت همراه با تشویق بوده و رفتار نادرست جریمه داشته است؛ مثلاً بچه‌ها با اینکه کوچک هستند می‌دانند که به رختخواب رفتن به موقع، مشارکت در کار خانه و کنترل در شرایط بحرانی که پیش می‌آید چقدر برای ما مهم است. مثلاً بچه‌های من یاد گرفتند که در شرایط بحرانی، دنیا مسخره‌بازی خیلی به

کمک‌مان می‌آید. مثل وقتی که کلید را جا گذاشته بودیم و وسط ظهر در گرما پشت در ماندیم، من به بچه‌ها می‌گفتم بابا مثل اسپایدر من شده یا به قول پسرم که بابا مثل دزد شده بود گذراندم. پسرم بلافاصله بعد از من این حرف را زده بود چون یاد گرفته بود کسی که می‌تواند بحران را مدیریت کند توانمند است و می‌خواست در آن لحظه عرق‌ریزان و استرس، از خواهرش توانمندتر شده باشد. یا موضوع پس‌انداز، برای اولین بار این موضوع را در شش سالگی به پسرم یاد داده بودم که عاشق موتور شازلی شده بود و ما مدام با هم گفت‌وگو می‌کردیم و بهش می‌گفتم که فعلاً خرید این موتور در برنامه من و بابا نمی‌تواند قرار بگیرد ولی پشتکارش در مجاب کردن ما همانقدر که روی مخ بود، قابل تحسین هم بود. ما هم کم از ارزش پول حرف زده بودیم. اینکه چه تلاش‌هایی را من و بابا انجام می‌دهیم تا بتوانیم فلان وسیله را بخریم و به پس‌انداز رسیدیم. قیمت موتور شازلی را که تقریباً ده میلیون بود را هم برایش توضیح داده بودیم تا اینکه تصمیم گرفت در خانه برای ما شربت موهیتو یا چایی و کافه درست کند. سرچ کردیم و قیمت سفارش این نوشیدنی‌ها را برایش گفتیم. روزهای بعد برای مادر بزرگ‌هایش هم سفارش گرفت و درست کرد و ما ذوق چشمانش موقع فروختن نوشیدنی‌هایش را می‌دیدیم و کم‌کم به پول‌ها و پس‌انداز‌هایی رسید و با ارزش پول آشنا شد. این وسط وقتی که دلش یکهو وسط مطب دکتر، ماشین ۴۰۵ فلزی می‌خواست و می‌گفت با پس‌اندازم می‌خرم، ما قیمتش را می‌گفتم که بعدش خودش تصمیم می‌گرفت و می‌گفت الان فکر می‌کنم نیازش ندارم.

ممکن است مادری بگوید خب اگر بچه عادت کند که برای هر کاری طلب پول کند چی؟ خب به نظر من اینها فکرهای ماست و واقعیت نیست چون ما پنج سال پایه‌گذاری‌هایی کردیم و با ارزش‌هایی زندگی کردیم که مثلاً مامان بخاطر پختن غذا پول نمی‌گیرد و بچه اینها را هم دیده. از نظر من مرز باریک‌اش آنجایی است که ما به جای تشویق کودکمان برای طی کردن خلاقیت و تلاش کردن، به فضا استرس دادن به بچه و چک کردنش برویم؛ یعنی مدام ببرسیم الان چقدر پول داری؟ زیاد شده؟ چقدر کم داری؟ یا هر چیزی که بتوان بگوییم با پول خودت بخر و کم‌کم جذابیت فرایندی که قرار بود خروجی‌اش انتقال ارزش تلاشگری باشد به حریص شدن کودک برسد.

هیچ قاعده و قانون کلی وجود ندارد

خانم محبی که مربی مهد و پیش‌دبستانی است می‌گوید هرچه زمان آموزش به کودک عقب بیفتد، یادگیری آن مشکل خواهد شد؛ البته هیچ قاعده و قانون کلی وجود ندارد. راهکاری که در یک خانواده مؤثر واقع شده، ممکن است در خانواده دیگری کارایی نداشته باشد. از طرفی روشی که برای یکی از فرزندانمان مناسب است ممکن است با

خواسته‌ها و نیازهای سایر فرزندانمان در تضاد باشد. یک نوع رفتار در مورد بعضی بچه‌ها خیلی خوب جواب می‌دهد اما همان رفتار در مورد بعضی دیگر نه. به نظر من چیزی که مهم است این است که با توجه به اینکه طبق گفته روانشناسان بهترین زمان برای آموزش مهارت‌های اصلی زندگی سن ۳ تا ۸ سالگی است ما تمام تلاش خود را برای فهماندن معنا قانون و رعایت قانون و فواید آن به فرزندانمان در طول روز انجام دهیم.

خودم با اینکه بعد از پنج پسر، تک دختر بودم و خیلی عزیز، اما قانون خانه ما برای هر شش فرزند خانواده یکسان بود و هیچ وقت والدینم برابر رعایت کردن یا نکردن قواعد و مقررات خانه رفتار متضادی نسبت به من نداشتند در واقع همان‌طور که با برادرانم رفتار می‌کردند با من هم‌ان گونه بودند البته گاهی چشم‌پوشی‌هایی می‌شد اما من هم می‌دانستم که برخی رفتار و حرکت‌ها در خانه نباید انجام شود.

این را هم بگویم که مقررات خانه نباید سخت و سفت باشد، یعنی نباید خانه را تبدیل به یک پادگان نظامی کرد اما باید حد و حریم همه چیز مشخص باشد. مطمئناً وقتی این‌گونه باشد خانه هم محل آرامی می‌شود و کودکان بهتر رشد می‌کنند. مطمئناً کودکان در محیطی که هرج و مرج بر آن حاکم است به خوبی تربیت نمی‌شوند. به عقیده من والدین باید در خانواده محیطی متعادل ایجاد کنند. بهترین الگو رعایت قواعد خانه و اجتماع، والدین هستند. والدینی که تحت هر شرایطی مثلاً روزی یک ساعت مطالعه دارند، به اقوام سر می‌زنند یا تماس می‌گیرند، ورزش می‌کنند، سر ساعت می‌خوابند و بیدار می‌شوند، به حقوق همسایه احترام می‌گذارند، در موقع رانندگی نسبت به رانندگان دیگر گذشت دارند، به نظر فرزندانشان اهمیت می‌دهند و با آنها مشورت می‌کنند، خودداری از توهین و بی‌احترامی به شهروندان و همسایه‌ها، رعایت ادب در کلام، توجه به افراد سالمند، محبت به سایر کودکان و هزار مدل کار دیگر که والدین به طور ناخودآسته با انجام آنها قانون‌مدار بودن و رعایت قواعد را به فرزندانشان یاد می‌دهند.

حالا تصور کنید محیط خانه برای کودکان آزاد است و آنها هیچ محدودیتی در انجام امور ندارند یا قاعده خاصی برای انجام فعالیت‌هایشان وجود ندارد، مسلماً در جامعه که بدون قانون و حد و مرز نمی‌توان زندگی کرد، این کودکان بعد از خانه وارد مدرسه و بعد وارد اجتماع می‌شوند، چطور می‌خواهند نسبت به برخی محدودیت‌ها و قواعد از خود احترام و مسئولیت‌پذیری نشان دهند؟ قطعاً نمی‌توانند و دچار قانون‌گریزی می‌شوند و به هر راهی متوسل می‌شوند که قانون را رعایت نکنند. این نتیجه عدم قانونمندی در خانواده است. خانواده بدون قواعد و مقررات و با محبت بی‌قید و شرط و بدون گذاشتن خط قرمز و محدودیت محیط سالمی برای رشد کودک نیست.

مقررات خانه نباید سخت و سفت باشد، یعنی نباید خانه را تبدیل به یک پادگان نظامی کرد اما باید حد و حریم همه چیز مشخص باشد. مطمئناً وقتی این‌گونه باشد خانه هم محل آرامی می‌شود و کودکان بهتر رشد می‌کنند. مطمئناً کودکان در محیطی که هرج و مرج بر آن حاکم است به خوبی تربیت نمی‌شوند. به عقیده من والدین باید در خانواده محیطی متعادل ایجاد کنند

